

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک و علیک منا سلام الله ابداً ما
بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعل الله آخر العهد منا لزیارتکم. السلام علی الحسین و
علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معهم فنوز
فوزاً عظیماً.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعاً.

اهداء می‌کنیم به روح مرحوم آیت‌الله آقای طباطبایی رضوان الله علیه ثواب یک حمد و
یک صلوات.

بحث در تقارب اربعه منقوله از شهید صدر رضوان الله علیه بود. رسیدیم به تقرب سوم
که حاصل فرمایش ایشان در تقرب سوم حالا به خصوص علی ضوء ما اوضحه بعض
اجلاء تلامذته این هست که ولو ما قائل بشویم به این که حدیث رفع اجمال دارد از نظر
این که آیا این رفع واقعی است یا رفع ظاهری. ولو قائل به اجمال بشویم اما در عین
حال می‌توانیم به آن تمسک کنیم در مواردی که شک داریم در حکم شرعی به نحو شبهه
حکمی.

حاصل بیانی که فرمودند این هست که بالاخره حدیث رفع ولو نمی‌دانیم رفع آن ظاهری
است یا واقعی است ولی اصل الرفع را که دلالت می‌کند، نسبت به اصل الرفع اجمال
ندارد، نسبت به خصوصیت اجمال وجود دارد اما اصل الرفع نسبت به آن اجمالی ندارد و
دلالت و ظهور محقق است مثل این که یک دلیلی امرش دائر می‌شود بین این که وجوب
را دلالت می‌کند یا استحباب. خب خصوصیت وجوبیه و خصوصیت استحبابیه مردد است،
اما اصل این که این جواز را دلالت می‌کند، بلکه اصل رجحان را دلالت می‌کند که این
انجام دادن آن بهتر از انجام ندادن آن هست، این که دیگه شک در آن نیست، این دلالت
که محقق است، این ظهور که محقق است. خب پس حدیث رفع، اصل این مطلب که
اصلی در مواردی که ما علم نداریم به حکم، رفع وجود دارد، جامع الرفع بین رفع واقعی و
رفع ظاهری، این جامع لا اشکال فیه. این از ناحیه حدیث رفع. از ناحیه اطلاقات ادله خب
بلاشکال اطلاقات ادله قید به علم به حکم در آن نیست. «الصلاة واجبة» نه صلاتی که
می‌دانید وجوب آن را واجب است، نماز واجب است. «الخمير حرام» نه خمری که می‌دانید
حرمتش را، حرام است. چه بدانید چه ندانید اطلاق دارد. خب اطلاقات ادله احکام واقعی
که می‌گوید چه در ظرف علم، چه در ظرف جهل این حکم وجود دارد آن اطلاقات می‌آید
می‌گوید پس این جامع الرفعی که در این جا این حدیث دارد دلالت می‌کند این جامع الرفع

در ضمن چه چیزی محقق است؟ رفع ظاهری. چون اگر رفع واقعی باشد با آن تنافی پیدا می‌کند، با اطلاقات ادله تنافی پیدا می‌کند، اطلاقات ادله می‌گوید چه علم داشته باشی، چه جهل داشته باشی وجوب هست، حرمت هست. اگر این رفع، این جامع الرفعی که در حدیث رفع دلالت بر آن می‌شود، اگر این رفع واقعی باشد با آن ناسازگاری دارد. با آن تهافت پیدا می‌کند، با آن تعارض پیدا می‌کند. پس بنابراین دلالت التزامیه اطلاقات ادله این می‌شود که رفعی که این جا مقصود است، آن جامع الرفعی که در این جا بر آن دلالت شده و بیان شده این جامع الرفع در ضمن رفع ظاهری است تا با آن تنافی نداشته باشد، نه رفع واقعی. بنابراین کأنّ این اجمال و ترددی که این جا وجود دارد ما به واسطه دلالت التزامیه اطلاقات ادله آن را رفع می‌کنیم و حل می‌کنیم.

س: جامع که رفع واقعی را شامل نمی‌شود.

ج: جامع یعنی ذاتاً صلاحیت دارد، جامع بین این دو تا. حالا این جا در ضمن کدام موجود است؟ مثل این که به شما اول گفت «صلّ» نمی‌دانید وجوب است یا استحباب است. اصل جامعی که رجحان دارد، بعثت هست را که دلالت می‌کند اما شما الان... آن وقت یک دلیلی در خارج پیدا کردید گفت اگر نخوانی قضا کن، می‌فهمی پس این وجوب بوده. چون مثلاً استحباب که قضا ندارد. می‌فهمید آن جامعی که ابتدائاً دلیل دلالت می‌کرد، آن واقع در واقع آن جامع در ضمن این فرد این جا موجود است. آن جامعی که از این حدیث به ذهن شما می‌آمد. نه به قصد جامعیت، یعنی اصل الجامع. تا این که شما بفرمایید که ...

خب این هم بیان دیگری است که ایشان دارند. کلام خود مرحوم شهید صدر یک قدری اجمال و ابهام دارد که چی درست می‌خواهند بفرمایند، آن چیزی که از ایشان نقل شده، اما این جور بعض اجلاء تلامذه ایشان توضیح دادند در همان حلقات، حاشیه زدند خواستند این جا را توضیح بدهند کأنّ آن ابهام را رفع کنند که استاد چی می‌خواهد بفرماید، این ابهام دیگه برطرف می‌شود. حالا من عبارت‌شان را هم بخوانم: «أى أن الاستدلال بالحديث...» چون در متن این جوری فرموده «نعم يكفى للمطلوب عدم ظهور الحديث فى رفع الواقعى» همین که حدیث در رفع واقعی ظهور نداشته باشد. اگر در رفع واقعی ظهور داشت دیگه ما استدلال به براءت نمی‌توانیم بکنیم به خاطر آن حرف‌هایی که زدیم. «اذ حتى مع الاجمال يصح الرجوع الى حديث الرفع فى فرض المذكور بعدم احراز وجود المعارض أو المخصص لحديث الرفع حينئذٍ». خب این را این جوری توضیح داده «أى أن الاستدلال بالحديث لا يتوقف على اثبات كون الرفع فيه ظاهرياً» یعنی ابتدائاً لازم نیست ما این را اثبات بکنیم. یعنی بگوییم بدو، ابتدائاً وقتی به آن مراجعه می‌کنیم رفع ظاهری از آن می‌فهمیم، نه این لازم نیست ولو در نهایت اثبات می‌شود که رفع رفع ظاهری است «بل يكفى عدم كونه واقعياً» همین که بدانیم این دلالت بر رفع واقعی نمی‌کند، یعنی ظهور در این که فقط ليس الا رفع واقعی، ظهور در این نداشته باشد. «بل يكفى عدم كونه واقعياً و تردده بين أن يكون ظاهرياً أو واقعياً حيث يمكن التمسك حينئذٍ باطلاق ادلة الاحكام الواقعية لمورد الجهل و عدم العلم بها» اطلاقات واقعیه «الخمر حرام، الصلاة واجبة، الصوم واجب» و هكذا، مورد جهل را هم می‌گیرد چه عالم باشد چه جاهل باشد.

حيث يمكن التمسك بإطلاق آن‌ها «اثبات كون رفع المذكور فى الحديث ظاهرياً لا محالة بالملازمة» از راه ملازمه وقتی آن اطلاق داشت قهراً این دیگه رفع واقعی نمی‌شود باشد، چون اگر رفع واقعی باشد آن اطلاقات ناتمام است. خب آقا مگر این مجمل نبود، مجمل

که حجت نیست. می‌فرماید «لأن كل ظهور حجة ما لم يعلم بالخلاف و حيث أن اصل الرفع و جامعه الذي هو مدلول هذا الحديث...» اصل رفع و جامع الرفع. «الذي هو مدلول هذا الحديث» یعنی حدیث رفع «مما يحتمل مطابقة للواقع فيكون الدليل حجة فيه و يثبت كونه» یعنی این جامع «ضمن الرفع الظاهري بالملازمة المذكورة» به واسطه آن ملازمه‌ای که از آن جا به دست آورديم.

این حاصل فرمایش محقق شهید صدر قدس سره است طبق این تفسیری که شده برای آن.

س: ???

ج: از کجا می‌دانید؟ به اطلاقات باید بگویید دیگه.

خب از همین آخر شروع کنیم. بنا شد که حالا بعد از این که مطالب ایشان را نقل کردیم حالا وارد بررسی بشویم. حالا از همین جا شروع می‌کنیم، از آخر. بعد می‌آیم اول، چون این تازه هست دیگه نگذاریم کهنه بشود. این فرمایشی که ایشان فرمودند که ما به اطلاقات تمسک می‌کنیم می‌گوییم رفع رفع ظاهری است، در این جا می‌گوییم این رفع رفع ظاهری است.

سؤال این است که به کدام اطلاقات می‌خواهید تمسک بکنید؟ در موارد شک می‌خواهید به اطلاقات احکام واقعیه تمسک کنید، خب شک داریم اصلاً دلیلی این جا... دلیلی برنخوردیم، یا فقدان نص است، یا اجمال نص است، یا تعارض نص است. ما چه نصی داریم که به اطلاقات آن تمسک کنیم بگوییم احکام واقعی. آن دارد می‌گوید حکم واقعی در این ظرف هم هست. آن‌هایی که به دست ما رسیده یا اجمال دارد، یا تعارض دارد، یا اصلاً به دست ما نرسیده؛ فقدان النص. ادله واقعیه‌ای که ممکن است باشد به دست ما نرسیده، ما خبر از آن نداریم که اطلاق دارد یا اطلاق ندارد. پس اگر مقصود اطلاقات ادله حکم است در همان ظرفی که ما شک داریم در حکم که حکم این جا چیه، می‌خواهد بگوید به آن اطلاقات تمسک می‌کنیم و بالملازمه می‌گوییم پس رفع آن رفع ظاهری است. صحبت این است که آن اطلاقات وجود ندارد بآیدینا، در مقام اثبات چنین اطلاقات و حتی نداریم در مقام اثبات، چون یا اصلاً فقدان نص است، یا اگر نصی هست آن نص اجمال دارد، یا اگر اجمال ندارد تعارض دارد و تعارضش هم حل نشده، تساقطاً، رفته پی کارش.

س: ??? علی فرض الوجود....

ج: حالا.

پس این که علی ما بآیدینا نیست. اگر می‌خواهید بگویید در واقع اطلاقات ادله که در واقع خب ما خبر نداریم که آن‌ها اطلاق دارد یا اطلاق ندارد. شاید یک قرینه‌ای همراهش هست، شاید قیدی همراهش هست که اطلاق نداشته باشد. شاید آن‌ها گفتند این کنت تعلم. ما چه می‌دانیم آن‌ها که بگوییم آن اطلاقات دارد، آن ادله اطلاق دارند، پس این رفع می‌شود رفع ظاهری. این‌ها را خبر نداریم. اگر می‌خواهید بگویید که حتماً آن اطلاقات ادله واقعیه حتماً مقید نیست چون مقید بودن آن استحاله دارد. خب اگر این است دیگه لازم نیست به اطلاقات آن‌ها تمسک کنیم. همین جا بگویید نمی‌شود این رفع واقعی باشد چون اگر رفع واقعی باشد چنین لازمه‌ای دارد که احکام مختص به عالمین باشد و این استحاله دارد. دیگه نمی‌خواهد بگوییم اطلاقات آن‌ها، بالملازمه این را بفهمیم، خود دلیلی که آن جا را

می‌خواهد بگوید این جا اجمال را برطرف می‌کند، لازم نیست لقمه را از پشت سر بگذاریم توی دهان مان. بیایم بگوییم اگر آن باشد حتماً اطلاق دارد چون اطلاق نداشتن آن معنایش این است که احکام واقعی مختص به صورت علم باشد، و وقتی مختص به صورت علم شد استحاله دارد. پس بنابراین آن‌ها باید مطلق باشد. خب همین دلیل که می‌خواهد بگوید آن مطلق است بعد از آن بالملازمه بیاید این را اثبات بکند، خودش مستقیماً می‌گوید این نمی‌شود رافع احکام واقعی باشد. همان که خودشان در دلیل اول بیان فرمودند.

و اگر می‌خواهید بفرمایید که نه، ما ادله مورد شک را نمی‌گوییم در جایی که شبهه حکمیه داریم، آن جا درست است، ما اطلاقی نداریم که بگوییم اطلاقات آن‌ها می‌خواهد رافع ابهام باشد بالملازمه، بلکه موارد دیگر را داریم می‌گوییم. مواردی که ماها شک نداریم، می‌دانیم الخمر حرام گفته شده، الصلاة واجبه گفته شده، الصوم واجب و... این‌ها اطلاقات دارد. این‌ها نشان می‌دهد که این رفع رفع ظاهری است. خب این چرا را نشان می‌دهد که رفع رفع ظاهری است، آن‌ها چرا نشان می‌دهند که رفع رفع ظاهری است؟ برای جاهل هم حتی؟ خب آن‌ها تخصیص می‌زنند این را. این رفع ممکن است رفع واقعی باشد، آن مواردی که ما اطلاق داریم آن تخصیص بخورد و این جا برداشته نشده. پس بنابراین آن ادله اطلاقاتی که جاهای دیگر که ما شک نداریم، واقف هستیم به آن‌ها، خب آن‌ها می‌شود مخصص این. بله اگر شما بگویید آن‌ها در حدی است که تخصیص اکثر لازم می‌آید آن بیان آخر می‌شود که ایشان اصلاً آن بیان را نمی‌فرماید که ان شاء الله بعداً خواهیم گفت.

س: به فرض یقین به اطلاق بودن نیست. یقین داریم این‌ها به اطلاق‌شان مراد است.

ج: کدام؟

س: الصلاة واجبة، الخمر حرام.

ج: این‌ها را که یقین داریم، درسته. شما می‌خواهید بگویید این‌ها به دلالت التزام می‌گوید رفع این جا رفع ظاهری است؟ می‌گوییم نه. چون می‌گوید همه جا رفع واقعی است الا این موارد. نتیجه این می‌شود دیگه. این مواردی که ثابت شده حکم واقعی وجود دارد چه در حال علم، چه در حال جهل، می‌شود مخصصات «رفع ما لایعلمون» آن‌ها تخصیص می‌زنند به «رفع ما لایعلمون» بنابراین این بیان ...

س:؟؟؟

ج: برای کسانی که نمی‌دانند. یعنی ما الان می‌دانیم اطلاق دارد پس بگوییم اگر شما نمی‌دانی شما؟؟؟

س:؟ این که رفع واقعی است پس می‌دانیم آن اطلاقات تقیید خورده اما اگر فرض مان را گذاشتیم که نمی‌دانیم که آن رفع واقعی است،؟؟؟ یعنی نص در چیز نباشد، فلذا در این که آیا آن‌ها تقیید خوردن یا نخوردند....

ج: کیا؟

س: همین؟؟؟ دوم اطلاقاتی که گفتید. مثلاً اطلاق همین شرب خمر...

ج: این را که می‌دانیم اطلاق داشت.

س: آهان می‌دانیم اطلاق دارد از آن طرف هم یقین نداریم که واقعی است که حتماً تقیید خورده باشد.

ج: ولی رفع ابهام نمی‌کند که این ظاهری است. چه ملازمه‌ای... ملازمه را داریم انکار می‌کنیم.

س: خب بالاخره این اطلاقش این بوده.

ج: خب دقت بکنید چی می‌گویم. اطلاقش نمی‌ماند. یعنی اطلاقی که به درد ما بخورد که بدانیم... نمی‌ماند. چرا؟ چون اگر آن... مثلاً صد مورد پیدا کردیم اطلاقاتی که می‌گوید چه علم داری چه علم نداری حکم هست. خب این صد مورد لازمه‌اش این است که این جا که شارع فرموده است «رفع ما لایعلمون» این جامع در ضمن حاکم ظاهری باشد یا نه، این موارد تخصیص می‌خورد می‌رود کنار، این «رفع ما لایعلمون» در ضمن حکم واقعی است برای غیر این صد مورد. پس این که شما می‌گویید اگر آن باب اطلاقات وقتی داشتیم این ملازمه دارد... بین آن اطلاقات ملازمه است و این که این «رفع ما لایعلمون» مال کی باشد؟ در این جامع، این جامع رفع در ضمن حکم ظاهری باشد، یعنی رفع ظاهری باشد نه رفع واقعی تا با آن‌ها نسازد. این جور می‌فرمایید دیگه. می‌گوییم نه، چنین ملازمه‌ای وجود ندارد، چرا؟ چون می‌گوییم این صد موردی که ما فهمیدیم، این صد مورد تخصیص می‌خورد از رفع ما لایعلمون. رفع ما لایعلمون واقعاً الا در این صد مورد.

س: برای چی تخصیص‌شان بزنیم؟

ج: برای خاطر این که اگر این باشد، اگر شارع این را گفته... ما که نمی‌دانیم اگر در واقع این را گفته باشد و مرادش این باشد اشکالی به هم می‌زند؟ خب اشکال به هم نمی‌زند، پس بنابراین چه ملازمه‌ای هست که ما از آن بفهمیم که این رفع ظاهری است. نه، شاید این جا هم رفع واقعی اراده کرده، و آن‌ها را مخصص این قرار داده. پس نمی‌فهمیم که این حتماً رفع ظاهری است. بله اگر این چنین بود که در همان مورد این چنین بود، همان مورد، آن جا ملازمه وجود دارد که تخصیص... یک مورد خاص این می‌گفت این جا هم رفع هست، این می‌گفت چه عالم باشی چه جاهل باشی. اگر این جور بود ملازمه داشت یعنی می‌دانستیم. همین مورد این دلیل رفع دارد شامل آن می‌شود، آن هم دارد می‌گوید اطلاق دارد. لازمه آن اطلاق این است که این رفع ظاهری باشد و این جامع در ضمن حکم ظاهری باشد.

خب این مال اخیر. اما سه بیان دیگری که ایشان داشتند.

اما بیان اول چی بود؟ بیان اول خلاصه‌اش این بود که توی این حدیث رفع بالاخره یا رفع ظاهری است یا واقعی است. هر کدام بخواهد باشد یک عنایتی، خلاف ظاهری این جا وجود دارد. چون اگر رفع را واقعی بگیریم خب گفتیم در رفع واقعی دو احتمال وجود دارد؛ یکی این که معنایش این باشد آن حکمی که نمی‌دانید، آن مجعولی را که نمی‌دانید آن برداشته شده. اگر این باشد، این احتمال بخواهد باشد، این مستحیل است چون معنایش این است که احکام مقید هستند به علم به احکام. اگر معنایش این باشد که آن وجوبی که نمی‌دانید، حرمتی که نمی‌دانید، مجعولی که نمی‌دانید جعل آن را، نه خودش را، این مرفوع است؟ خب این استحاله ندارد ولی خلاف ظاهر است، چون ظاهر عبارت این

است که آن که نمی‌دانی، خودش برداشته شده. مرفوع و مجعول یکی است، و در مصب واحد وارد می‌شوند. نه آن که نمی‌دانی جعل آن را این مرفوع است. پس مرفوع شما می‌شود حکم مجعول، مجهول شما می‌شود جعلش و این خلاف ظاهر است.

پس اگر رفع واقعی مقصود باشد که لامحاله باید این قسم ثانی باشد، این خلاف ظاهر توی آن هست. اگر رفع ظاهری مقصود باشد که «رفع ما لایعلمون» یعنی حکمی که نمی‌دانی برداشته شده، رفع ظاهری مقصود باشد، خب اسناد رفع به حکم واقعی داده شده اما به لحاظ این که چون احتیاط بر آن جعل نشده، چون آثار آن را ندارد بالاخره یا در ماده رفع باید تصرفی بشود، یا در اسناد رفع باید تصرفی بشود که این‌ها توضیحاتش داده شد. پس این هم که... علی‌ای حال ما می‌دانیم توی حدیث رفع یک هنر ادبی به کار رفته؛ یا خلاف ظاهر آن جوری، یا خلاف ظاهر این جوری. از بین دو تا خلاف ظاهرها می‌بینیم تناسب حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که آن تصرف ثانی، عنایت ثانی به کار برده شده که رفع ظاهری باشد. چرا؟ چون به حسب تتبع و استقراء در احکام شرعی وقتی ما نگاه می‌کنیم احکام ظاهریه است که شک در موضوع آن اخذ شده، عدم العلم اخذ شده، جهل اخذ شده. این تناسب ایجاد می‌کند که این جا هم پس همین حکم ظاهری مقصود است، رفع ظاهری مقصود است. این بیان اول ایشان.

این بیان محل اشکال هست به این که آن چه که ما سراغ داریم در ادله و می‌بینیم که شک در آن اخذ شده، جهل در آن اخذ شده، جهل به حکم واقعی شیء است. آبی که نمی‌دانی در واقع پاک است یا نجس است بگو پاک است. کاری که نمی‌دانی در واقع واجب است یا واجب نیست، حکم واقعی آن چیه، بگو واجب نیست، برائت داری. مأکولی که نمی‌دانی در واقع حرام است یا حلال است، «کل شیء لک حلال» بگو حلال است و همین طور و همین طور. شک در حکم واقعی، اما دیگه خود حکم واقعی که معنا ندارد شک در حکم واقعی آن بخواهیم بکنیم. وجوبی که نمی‌دانی آن را، نمی‌دانی چی آن را؟ نمی‌دانی که حکم واقعی آن چیه؟ پس آن تناسب حکم و موضوع در این جا معنا ندارد، آن جاهایی را که نگاه می‌کنیم می‌گوییم وقتی شک کردی حکمش این است؛ حلیت است. شک در چی می‌کنیم؟ شک در حکم واقعی می‌کنیم یعنی می‌دانیم یک حکم واقعی دارد ما از آن خبر نداریم. حالا شارع می‌گوید وقتی شما شک در حکم واقعی کردی من این حکم را جعل کردم، خب این می‌شود حکم ظاهری در مقابل آن. طهارت... آبی که، و مایعی که و شی‌ای که نمی‌دانی پاک است یا نجس است، یعنی نمی‌دانی در واقع خدا فرموده پاکٌ او نجسٌ، اینجا وقتی شما شک داری من می‌گویم بگو پاک است. اما معنا دارد بگوید که وقتی حکم... وجوبی را نمی‌دانی چون ما لایعلمون یعنی وجوبی که نمی‌دانی، حرمتی که نمی‌دانی، این جا دیگه این نمی‌دانی است، نه این که نمی‌دانی حکم واقعی آن چیست. یعنی نمی‌دانی وجود دارد یا ندارد. نمی‌دانی جعل شده یا جعل نشده، نمی‌دانی تشریع شده یا تشریع نشده. پس این علم و جهلی که این جا اخذ شده مسانخ با علم و جهلی که در احکام ظاهریه جعل شده نیست. آن علم و جهلی که در احکام ظاهریه اخذ شده است، آن علم و جهل به حکم واقعی آن موضوع است. اما این جا که خود حکم از «ما» موصوله اراده شده، دیگه خود حکم که حکم ندارد که، که بخواهی بگویی شک کردیم یا ... پس بنابراین این تناسب حکم و موضوعی که ایشان این جا خواسته این را مرجح احتمال ثانی و خلاف ظاهر ثانی قرار بدهد نسبت به اول و نتیجه بگیرند که پس رفع ظاهری است، این محل اشکال است.

و لعل ایشان که این مطلب را تکرار نفرموده در حلقات و این را نفرموده، شاید توجه به

همین جهت باشد که این بیان این جا وجهی ندارد.

س: حاج آقا نظر سوم اعم از این حکم نباشد؟؟

ج: بله، حکم چیزی را ندانی. یعنی حکم واقعی آن را ندانی. اما حکم که حکم ندارد دیگه، اعم از این که باشد یا نباشد. معنای آن این است که بله این کار را نمی‌دانی حکم آن چیست، حکم واقعی آن را نمی‌دانی حالا اعم از این که حکم واقعی ندارد و نمی‌دانی، یا دارد و شما نمی‌دانی. اما دیگه معقول نیست که بگوییم حکمش را نمی‌دانیم.

و شاید هم وجه عدم ذکر ایشان این باشد که در دلیل دوم گفتیم که یکی از این دو مقدمه کفایت می‌کند برای اثبات مطلب و نیازی به ضمّ آن حرف دوم نیست.

خب حالا بیان دوم را تکرار کنم. بیان دوم ایشان چی بود؟ بیان دوم این بود که «رفع ما لایعلمون» می‌خواهیم این جوری معنا کنیم؛ رفع ما لایعلمون جعل آن را، رفع حکمی که لایعلمون جعلش را. این استخدام لازم می‌آید، خلاف ظاهر است. این قدر خلاف ظاهر است که اصلاً به ذهن هیچ عرفی نمی‌آید. این فقط توی مدرسه و توی کلاس درس و این‌ها می‌شود این‌ها را تصویر کرد. اصلاً اذهان عرفیه این جور نمی‌فهمد از عبارت، «رفع ما لایعلمون» یعنی همان که نمی‌دانی برداشته شده. خب همان که نمی‌دانی برداشته شده اگر آن معنایش باشد که استحاله است، این یکی معنا باشد که خلاف ظاهر است. پس بنابراین احتمال این که این جا مراد رفع واقعی باشد یک خلاف ظاهری است جدی که اصلاً لایمکن المسیر الیه. چون چنین خلاف ظاهری است خب دو احتمال که بیشتر نبود؛ یا واقعی است یا ظاهری است. خب واقعی که این جوری است، پس قهراً ظاهری است دیگه. دیگه لازم نیست یک قرینه‌ای هم برای ظاهری بیایم اقامه بکنیم. همان که آن را باطل کردیم یسقط هذا. نیاز ندارد که ما بیایم یک قرینه به خصوص این بیاوریم که این بیان دوم ایشان بود، که این بیان را در حلقات فرموده.

این بیان را بحوث در بیان اول‌شان فرمودند، با آن یک شق را ابطال کردند، بعد برای شق دوم و اثبات شق دوم یک قرینه جدیدی آوردند که تناسب با حکم و موضوع باشد. بعد ذهن شریف ایشان متوجه شده که ما دیگه احتیاج به این نداریم، همان که آن را باطل کردیم این ثابت می‌شود دیگه. دیگه احتیاج نداریم بر این که بگوییم حکم ظاهری است، تازه قرینه جدید بر آن اقامه بکنیم. چون وقتی دوران امر بین دو احتمال شد و آن احتمالی که رفع واقعی باشد به حدی خلاف ظاهر است که قطع داریم به ذهن احدی از عرف نمی‌آید پس می‌دانیم که آن باطل است. همین که آن باطل شد این ثابت می‌شود. از این جهت ایشان شاید هم وجه نظر شریفش که در حلقات دیگه آن بیان اول را نیاورده، تعدیل فرموده و فقط به یک بخش آن بسنده فرموده همین باشد.

خب ما بیان دوم را اشکال نداریم، بیان دوم بیان تمامی است و ان شاء الله خواهیم گفت که یک اموری به آن اضافه خواهیم کرد که تثبیت می‌کنیم بیان دوم را.

س: ???

ج: دروغ بخواهیم بگوییم اشکال ندارد. آخه دروغ است بخواهیم بگوییم این اشکال دارد، اشکال ندارد آخه.

س: ???

ج: نه، آن خلاف ظاهري است كه اصلاً لا يصر العقول اليه و العرف. اما اين اين جا خلاف ظاهري نيست.

وصلی الله على محمد وآل محمد.